



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 16, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 6

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcripts edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 06

(LIFE)- - - - -
- - - - -

AZAD, ABDOL-GHADIR

AZARBAIJAN, 1946 CRISIS OF

CABINET OF QAVAN, AHMAD

EDALAT PARTY

EGHBAL, KHOSRO

FARDOUST, GEN. HOSSEIN

FARIVAR, GHOLAM-ALI

FATEH, MOSTAFA

FIROUZ, MOZAFFAR

GERMANY

GHASEMI, AHMAD

GREAT BRITAIN

IRAN PARTY, THE

KAYHAN NEWSPAPER

KERMANSHAH PROVINCE

KURBESTAN

LEGISLATIVE BRANCH, 14TH MAJLES

NIHAN PARTY

NIHAN-PARASTAN PARTY

NOKRI, MOHAMMAD

MOSSADEGH, MOHAMMAD

PISHEVARI, JAFAR

RADMANESH, REZA

REZAZADEH-SHAFAGH, SADEGH

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 06

(LIFE)-----

SANJABI, SALAR-ZAFAR

SHAH, BACKGROUND OF THE

SHAH, LEGISLATIVE BRANCH & THE

SHAHBAKHTI, GEN.

SOHEILI, ALI

SOVIET UNION

TAFAZOLI, JAHANGIR

TRIBES

TUDEH PARTY

UNITED STATES, RELATIONS WITH

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ معاينه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل معاينه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

معاينه‌کننده : ضیاءاله مدقی

نوارشماره : ۶

این جمعیت کرمانشاهی های مقیم تهران را بنده و جمعی از دوستان همشهری تشکیل داده بودیم. برای توسعه‌ی تشکیلات آن در کرمانشاه و برای تجدید دیدار با خانواده به آن شهر رفتم. در آنجا البته استاندار کرمانشاه را که امیر کل بود دیدم و فرمانده قوای نظامی را هم که سپهبد شاه‌بختی بود ملاقات کردم ولی به دیدار نماینده سیاسی قوای اشغالگر انگلیس که همه‌کاره بود نرفتم زیرا کاری با او نداشتم. در شهر کرمانشاه به فعالیت پرداختم، جمعیتی از جوانان دبیرستانی و فارغ التحصیلان دبیرستان و فرهنگیان و یک عده از جوانان بازاری بنام جمعیت کرمانشاهی ها بوجود آوردم و بعد از آنجا به ایل سنجابی رفتم. دو یا سه روز در میان خانواده خود بودم که یکروز دیدم از یکی از دهات مجاور ما یکی از دوستان عشایری که در قصبه روانسر منزل دارد به دیدار ما آمد و با برادر من نجواشی کرد و او هم به من گفت که استاندار کرمانشاه از نماینده سیاسی - نظامی انگلیس در کرمانشاه شنیده است که شما در اینجا فعالیت‌هایش بر ضد آنها می‌کنید و خواهش کرده است که فوراً " به کرمانشاه برگردید. بنده روز بعد به کرمانشاه برگشتم و به دیدن استاندار رفتم. او به من اظهار داشت که بله ایمن آقای کلنل فلیچر خیلی نسبت به شما بدبین است و به او و گزارش‌های داده اند که شما در کرمانشاه و در میان ایلات علیه انگلیس‌ها مشغول فعالیت هستید.

اینجا مناسب میدانم که باز بیک حاشیه دیگری بپردازم تا بعد دوباره بر سر همیسن
مطلب برسیم. و آن اینست: در همین زمان که قوای انگلیس وارد ایران شده و مجلس
سیزدهم هم تشکیل شده بود یک جنبش ضد خارجی در ایران بوجود آمد. با ورود ایسن
نیروهای خارجی آلمانیهائی که در ایران مشغول کار بودند از ایران خارج شدند یعنی
با خودشان فرار کردند و با دولت ایران آنها را بر حسب معرفی انگلیسها و روسها اخراج
کرد. ولی عدهای از آنها بصورت مخفی و جاسوس و کارگردان سیاست آلمان باقی
ماندند. در این زمان معروف بود شخصی بنام ما بر مشغول فعالیت و تشکیل دادن
جمعیتهائی علیه انگلیسها و روسها و ایجاد خرابکاری در کارهای آنهاست، و یک جمعیت
ایرانی هم برای همکاری با او تشکیل شده بود. کسی که در آن موقع در رأس این فعالیت
قرار داشت یک نماینده مجلس بود بنام نوبخت. نوبخت وکیل مجلس طرفدار جدی رضا شاه
و یک فرد ملی و وطن دوست بود. در آن موقع آنها علاوه بر افراد متفرق از جوانان و افسرها
و بازاریان با جمعی از سران عشایری هم ارتباط پیدا کرده بودند. با خود بنده هم
نوبخت ارتباط یافت و پیشنهاد همکاری کرد ولی من با فکر و فعالیتهای او موافق
نبودم و عقیده داشتم که روی محاسبه نیروهای متخاصم با مال فتح و پیروزی بسا
انگلیسها و روسها و آمریکا شایه خواهد بود. بنابراین ایجاد سازمانهای که کارشان
خرابکاری و فعالیتشان زیرزمینی باشد چیزی جز هدر دادن قوای ملی نیست. به پدرم و
بعضی از رؤسای عشایری که با من ارتباط داشتند نصیحت میکردم که وارد چنین اقدامی
نشوند. این نه از روی دوستی با انگلیسها یا با روسها بود که به هیچوجه دل خوشی از
آنها نداشتم و مطلقاً "با هیچیک از مقامات آنها مربوط نبودم بلکه بنا بر سنجش
نیروهای متخاصم و توجه به موضع جغرافیائی ایران عقیده داشتم که باید کوشش کرد
دولتی در ایران از عناصر ملی و درستکار تشکیل بشود که بتواند در مقابل دولتهای
اشغالگر در مواردی که تقاضاهای غیر قابل قبول دارند و یا فشارهای بیمورد بسا
مداخلات خارج از رویه میکنند مقاومت کند و منافع ایران را محفوظ بدارد. ولی در
مدد دشمنی و مخالفت و خرابکاری علیه آنها به هیچوجه بر نیاید. این اساس فکر ما بود.

حال برگردیم برسرمطلب. وقتیکه پیغام استاندار رسید من به شهر برگشتم و به دیدار مجدد اورفتم. او با حالت نگران نظریه آن کلنل انگلیسی بنام کلنل فلیچر را بیان وبه او تلفن کرد و از من خواهش نمود که بروم و او را ببینم. روز بعد بنده بدیدن آن شخصی رفتم. کلنل فلیچر بلافاصله بمن گفت، " شما به کرمانشاه چرا آمدید؟" گفتم شهرم هست، وطنم هست، خانواده ام هست، ایلم هست. گفت، " نه، شما اینجا آمده اید که علیه ما خرابکاری کنید." بنده جوابی که به او دادم این بود که من اگر هم دشمن شما باشم اما خدمتگزار وطنم هستم. من کاری میکنم که بنفع مملکت باشد و وقتی من بنفع مملکت نمیدانم که علیه شما الان اقدامی بکنم چرا میکنم. گفت، " شما در جنگ بین الملل گذشته پدرتان، عموهایتان و ایلتان با آلمانی ها و عثمانی ها همکاری میکردند و خود شما هم الان دارید همین کار را میکنید." گفتم که این را شما از روی اطلاع میگوئید یا از روی قیاس و گمان. اگر اطلاعی هست آن منبع اطلاع و دلیلتان را بمن ارائه دهید اما اگر از روی قیاس میگوئید صحیح نیست. اوضاع جنگ بین الملل گذشته با این جنگ تفاوت زیاد دارد. در آن جنگ عثمانی ها با شما مخالف بودند و عثمانی بعنوان یک دولت اسلامی تبلیغ اتحاد اسلام میکرد، علاوه بر این در آن زمان دولت روس یک دولت متجاوز تزاری بود که ملت ایران همه علیه آن بودند. در آن زمان در داخل ایران و خارج از ایران افرادی که امروزه با شما همکاری میکنند مثل سلیمان میرزا و تقی زاده و دیگران علیه شما بودند و بعد بر فرض پدر من و خانواده من در آن وقت بنا بر مقتضیات آن زمان علیه شما بودند با حالا و با من چه ارتباط دارد؟ الان اوضاع و احوال اوضاع و احوال دیگری است. من اگر هم مخالف شما باشم و از شما هم نفرت داشته باشم اما فکر این میکنم که روی محاسبه نیروهای دنیائی در این جنگ که نقشه راهم به او نشان دادم، شما پیروز خواهید بود بنا بر این آیا این بی عقلی نیست که من بخواهم یک عده ای از مردم ایران و با عشایر ایران را بکاری و ادا ربکنم و با همراهی با یک دولتی که میدانم سرانجام مغلوب خواهد شد. با اینکه تمام استدلال من منطقی بود آن مرد با نهایت بی عقلی و با نهایت خسونت روز بعد ادا دهنده را سوار یک کامیون

باری و روانسه تهران کردند. این عمل کنل فلیچر در تهران انعکاس شدید پیدا کرد. حتی بعضی از توده‌های هادر آن موقع بسراغ من آمدند. این کیفیت سال اولی بود که من مواجه با آنها شدم. در سال بعد انتخابات دوره چهاردهم شروع میشد. در انتخابات دوره چهاردهم شاه واقعا "میخواست که یکمده عناصر ملی و جوانهای تحصیل کرده وارد مجلس بشوند. بنده روزی در منزلم بودم تلفنی به من شدویک افسری از من خواهش کرد که بدیدن من بیاید. او سرشب بدیدن من آمد این افسر آقای حسین فردوست بود که گویا در آن تاریخ درجه ستوانی داشت و گفت، " اعلیحضرت میخواهند شما را ببینند و من امشب آمده‌ام که شما را آنجا ببرم." گفتم بسیار خوب. به خانم هم جریان را گفتم که بداند و اطلاع داشته باشد که شب من به کجا میروم برای اینکه نمیدانستم نتیجه‌اش چه خواهد بود. همراه او و در اتوموبیل او به سعدآباد از یکی از خیابانها که خیابان دربند باشد وارد یکی از عمارت‌های متصل به سعدآباد شدیم و در یک سالنی مرانشا نندید و اعلیحضرت هم به آنجا وارد شد و این دفعه اولی بود که من با ایشان مواجه میشدم. خوش رو و خوش صحبت و خیلی گرم با من صحبت کرد و نظریات سیاسی مرا خواست. من گفتم که بایده تمام کوشش ما برای این باشد که دولتی از رجال ملی مقام و موجود بیاوریم که آنها در برابر توقعات بی رویه خارجی‌ها بتوانند بمنافع ایران مقاومت بکنند و تسلیم و آلت و عمال آنها نباشند. بعد گفتم که اگر بشود در این مجلس که انتخاباتش جریان دارد یکمده‌ای از افراد آزاد میخواه و میهن دوست وارد بشوند نیروی استقلال طلبی ملی قدرت خواهد گرفت. بعلاوه به شاه هم گفتم که من اطلاع دارم و میدانم که یکمده‌ای از افراد دوستانه‌ها دشمن شما هستند و خرابیها هم شاید نسبت به شما اطمینان نداشته باشند و ملی آنها شی که وطن دوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند. به من گفت، " شما چرا در انتخابات شرکت نمیکنید؟" گفتم من در کرمانشاه زمینه دارم. گفت، " بروید کرمانشاه فعالیت کنید و من در تهران هم کوشش میکنم که یکمده‌ای از جوانان و افراد وطن دوست انتخابات شوند." میدانم که او در آن دوره در انتخابات دکتر رضا زاده شفق و در انتخابات مهندس فریبور در تهران مؤثر

بود. گفتم من که سال گذشته به کرمانشاه رفتم مواجه با چنان مشکلاتی از طرف انگلیس ها شدم و باز هم ممکن است دچار چنین مشکلی بشوم و حکومت هم کاری برای من جز خرابکاری و اشکال تراشی نخواهد کرد. گفتم، "خیر شما بروید و حکومت علیه شما کاری نخواهد کرد و من سفارش شما را به سهینی کرده ام." بنده با زانسال بسه کرمانشاه رفتم. در آنجا که یکی دو روز بودم دیدم شهر آشفته شده، ادارات دولت پلیس آنجا، دفترهای که انگلیس ها تشکیل داده اند همه مضطرب و نا راحت هستند و عینا "مثل این است که در لانه مورچه حشره ی غیر متجانسی وارد شده باشد آنها به لوله ها فتاده اند که من وارد جریانات انتخابات شده ام. آن کلنل انگلیسی، کلنل فلیچر هم که مشهور به نادرستی و پول گرفتن و رشوه گرفتن و فساد اخلاق و هرزگی بود و مردی خشن و زمخت، از استان دارو وقت خواست که من بدیدن او بروم. تا رفتم و دیدم گفتم، "شما مگر سال گذشته اینجا نیا مدید و ما گفتیم که اینجا حضورتان پسندیده ما نیست. باز چرا آمده اید؟" گفتم برای شرکت در انتخابات آمده ام. گفت، "شما اینجا نمیتوانید انتخاب بشوید." گفتم مگر انتخابات آزاد نیست؟ گفت، "انتخابات آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. مداخلت نمیکنیم ولی شما انتخاب نخواهید شد. بعد شما که اینجا آمده اید به رشید السلطنه گوران، که یکی از رؤسای ایل گوران بود، چه دستوری داده اید؟ به سلیمان بگارش، که یکی از رؤسای ایل جوان رود بود چه ارتباطی دارید؟" گفتم هیچکدام از این دو نفر را من اخیرا ندیده ام و حتی نمیدانم این آقای آرش که در تهران ساکن است الان آنجا است یا اینجا است. گفت، "شما میدانید، خوب هم میدانید ما هم میدانیم که شما میدانید." بلند شد و کتاب کوچکی از قفسه برداشت و گفت، "این کتاب خاطرات مربوط به جنگ بین الملل گذشته واقعات پدران شما علیه ما در آن جنگ است. شما هم جانشین همانها هستید. برادر شما هم همین گناه شما را دارد و ایل شما هم همین گناه را دارد. شما در اینجا در شهر کرمانشاه نباید بمانید." خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم در آنجا فعالیتی بکنم روز بعد بنده را و برادرم را که

رئیس ایل سنجایی بود و پسر عمویم را گرفتند و تحویل یک اتوموبیل کا میون دادند و ما را یکسر به تهران برگرداندند و به دنبال آن داری و برادر بزرگتر و پسر عموهایم را هم آوردند و به همدان فرستادند. علاوه بر آن چند نفر از رؤسای ایل گوران که با بنده دوستی داشتند از جمله همان رشید السلطنه را که اسم بردم با برادرش تبعید به همدان کردند و چهار نفر از سادات محترم آنها را هم به تهران فرستادند و بکللی ایلات سنجایی و گوران را از رؤسایشان خالی کردند. در آن زمان علی سهیلی نخست وزیر بود. او وقتی که من میخواستم به کرمانشاه بروم بمن تلفن کرد و گفت: " شما به کرمانشاه بروید و در آنجا مانعی برای انتخابات شما نخواهد بود. " بعد از اینکه با این کیفیت برگشتیم و ما را تبعید کردند، نه تنها خودم بلکه برادرها و رؤسای گورانی را هم که تبعید کرده بودند پیش سهیلی بردم و ما جرار ابیان کردم. او خطاب به تبعیدشدگان گفت: " نمیگویم شما وطن دوست نیستید، نمیگویم که شما عمل خلافی کرده اید ولی مملکتی است اشغال شده و نیروی خارجی در اینجا است و آنها وجود شما را مزاحم خودشان میدانند و ما مجبور هستیم در مقابل آنها تسلیم بشویم تا شما در تهران هستید مقرری از طرف دولت برای مخارج شما پرداخته میشود. " آنها بدین ترتیب مدت یکسال در تهران تحت توقیف ماندند و کلنل فلیچر هر چه توانست فشار به خانواده‌ی مادر آن ناحیه وارد آورد. در این تاریخ بنده و بعضی از دوستانم به این فکر افتادیم که یک حزب ملی جدید بوجود بیاوریم. در این موقع بغیر از آن حزبی که نوبخت بوجود آورده و معروف به حزب کبود بود افراد دیگری به اسمهای مختلف بصورت حزبی فعالیت میکردند. یکی از آنها حزبی بود بنام حزب پیکار. که جها نگیر تفضلی و خسرو اقبال برادر در دکترا اقبال و چندین نفر دیگر آنها را میگرداندند و روزنامه‌ی داشتند که خیلی تندرو و ضد خارجی خود را نشان میداد و در آن موقع محبوبیتی در میان مردم داشت. حزب دیگری هم بوجود آمده بود بنام حزب میهن پرستان که علی جلالی، شجاع الدین شفا، مجید یکتاشی و محمد پور سرتیپ در کمیته آن بودند و یکمده از جوانان به آنها پیوسته و فعالیتهاش به اسم

میهن پرستان میکردند و در میان خانواده‌های لرستان هم نفوذ و اثر داشتند چون پور سرتیپ از ایل سگوند لرستان بود. حزب دیگری هم بنام حزب استقلال وجود داشت که آنرا عبدالقدیر آزاد بوجود آورده بود. بنده هم با چند نفر از دانشیارهای دانشگاه و جوانها جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بودیم. با آن سه حزب مذکور ما وارد مذاکره شدیم و بعد از نشست و برخاست زیاد از آن سه حزب و جمعیت ما یک حزب جدید بوجود آوردیم به نام حزب میهن و قرار شد که از هر جمعیت ۴ نفر بعنوان شورای عالی آن حزب معرفی شود که از طرف ما بنده و دکتر آذرو دکتر مسمود ملکی و دکتر محمدحسین علی آبادی معرفی شدیم. و آنها نیز هر کدام نمایندگان خود را معرفی کردند و حزب جدید به فعالیت پرداخت و یک عمارت خیلی بزرگ با قریب سی اتاق و دوهزار تومان در ماه که برای آن موقع پول قابل توجهی بود در خیابان شاه آباد کرایه کردیم و یک روزنامه بنام رستاخیز هم ارگان آن قرار دادیم. هدف ما در آن موقع مقابله با احزابی بود که سیاستهای خارجی پشتیبان آنها بودند چه حزب دست چپ و چه حزب ارتجاعی دست راست. حزب دست چپ عبارت از حزب توده بود که کشش و جاذبه فوق العاده‌ای در میان جوانان داشت و با وسائل و امکاناتی که در اختیارش میگذاشتند توانسته بود در میان کارگران و جوانان روشنفکر انقلابی نفوذ زیادی پیدا کند و یک جمعیت قوی با روزنامه‌ها و نشریات مختلف بوجود آورد. بعلاوه عده‌ای از رهبران آنها در مناطق تحت اشغال شورویها به وکالت مجلس انتخاب شده و پایگاه سیاسی مهمی بدست آورده بودند.

س - امکاناتی که میفرمائید چه کسانی در اختیارشان میگذاشتند؟

ج - روسها در اختیارشان میگذاشتند. راه آهن ایران در اختیارشان بود و وجوه حسابی به آنها میرسید. ولی امکانات مالی ما تنها وجوهی بود که اعفاء حزب میپرداختند از بازارها هم به ما کمک‌ها می‌کردند. شاه چندین بارخواست به ما کمک مالی بدهد بنده زیر بار نرفتم. حتی یکروز با زهمین فردوست بمن تلفن کرد و به منزل من آمد. دیدم یک کارتون بزرگ همراه اوست. بمن گفت، " اعلیحضرت مرا فرستاده پیش شما و این سهام شرکت کیهان است که مال اعلیحضرت است " شاید قریب سیصد هزار تومان

بود، " اعلیحضرت اینها را فرستاده اند که من به شما بدهم که هم در اختیارتان باشد برای امور حزبی و هم روزنامه را در تحت اختیار بگیرید. "

س- همین روزنامه کیهان؟

ج- بله همین روزنامه کیهان. گفتم حضور اعلیحضرت از قول من عرض کنید چنین کاری نه به صلاح شما است و نه به صلاح ما. ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم و مفید باشیم که از شما استفاده مالی نکنیم. علاوه بر این شما اگر به یک جمعیت حزبی پول بدهید مورد اعتراض و حملات دیگران قرار میگیرید. این بود که بنده آنها را دوباره به زیر بغل آقای فردوست دادم و برگرداندم.

ما از جهت پول فوق العاده در مضیقه بودیم. یکی دو تا گاردن پارتنی دادیم که قریب بیست سی هزار تومان جمع آوری کردیم، و از پول ما هانهای که خودمان میدادیم می توانستیم به سختی چرخهای حزب را براه بیندازیم. مجلس چهاردهم هم تشکیل شده بود ما علنا " ویکسره پشتیبانی از دکتر محمد مصدق میکردیم. مصدق هم مشغول فعالیت سیاسی شد. یکی از وکلای مجلس که الان متأسفانه اسم او را بخاطر ندارم در یکی از جلسات به مصدق ناسزا گفت. عده ای از جوانان ما که جوانان تند انقلابی و ملی بودند شبانه بمنزل او رفتند و موقعی که او وارد منزلش میشد جلوی او را میگیرند و کتک کاری مفصلی میکنند و سر و صورتش زخمی میشود و به او میگویند این سزای کسی است که به مصدق بد بگوید.

س- آن شخص خودش نماینده مجلس بود؟

ج- بله خودش هم نماینده مجلس بود. فردای آن روز این شخص در مجلس اعلام کرد که این حمله را دکتر سنجابی و مهندس فریور ترتیب داده اند و حال آنکه آنوقت فریور با ما همکاری نداشت ولی او هم نماینده مجلس و بسیار مورد توجه مردم بود.

س- شما فرمودید که دکتر مصدق هم وارد فعالیتهای حزبی شد؟ کدام حزب را میگوئید؟

ج- وارد فعالیت حزبی خیر، وارد فعالیت سیاسی در پارلمان شد. اولین فعالیت سیاسی مصدق در پارلمان مبارزه ای بود که علیه اعتبارنامه ی سیدضیا کرد. بنسده

قبلا" به شما گفتم که ما وارد مبارزه با احزاب دست‌چپ و دست‌راست شده بودیم. دست‌چپ عبارت از حزب توده بود. اما در دست‌راست دو حزب وجود داشت. یکی حزبی بود بنام حزب عدالت که جمال‌امامی و علی‌دشتی بوجود آورده بودند که ما با آنها نیز در افتادیم، حتی بچه‌های حزب ما حمله به آن حزب کردند و تظاهراتی را که میخواستند بکنند در هم شکستیم. جمعیت دست‌راستی دیگری که تشکیل شده بود حزبی بود بنام اراده-ملی که سیدضیا بوجود آورده بود و مظفر فیروز با روزنامه رعدا امروز کارگردان آن بود. سیدضیا در اینجا یک نقش عجیب و غریب داشت. این آدمی که بیست و چند سال از ایران بیرون رانده شده بود و با آن سوابقی که در کودتای ۱۲۹۹ و در قرارداد ۱۹۱۹ داشت موقعی که روسها حزب توده را بوجود آوردند که در ابتدا فاتح کارگردانی آن را میکرد انگلیسها هم سیدضیا را از فلسطین آوردند و در غیاب خود او از شهر یزد به وکالت مجلس انتخابش کردند.

س- مصطفی فاتح .

ج- بلی همان مصطفی فاتح شرکت نفت. بعد همان پنجاه و سه نفری که زندانی شده بودند کارگردانهای اصلی حزب توده شدند و در پیرامون شاهزاده سلیمان میرزا آمدند آمدند و رهبران مشهورشان عبدالصمد کا مبخش و رضا رادمنش و ابهرج اسکندری و دکتر جودت و دکتر یزدی و الموتی و فریدون کثا و رز و خلیل ملکی بودند و رضا روستا که سازمان کشف را سیون کارگران را اداره میکرد. ما کوشش کردیم که در خارج از تهران هم سازمانهای حزبی بوجود بیاوریم. و موفق شدیم که در گیلان یک سازمان خیلی خوب و منظم، در گرگان یک سازمان خوب که اداره‌کننده اول آن که خوب هم اداره میکرد احمد قاسمی بود. همان احمد قاسمی که بعداً "به حزب توده پیوست. بعد در تبریز، در اصفهان، در کرمانشاه، در ملایر، در اهواز و آبادان و بالاخره در شیراز شعباتسی تشکیل دادیم. حزب توده با ما و ما با آنها در افتادیم. آنها شعار میدادند علیه استعمار و ارتجاع مبارزه کنید. ما شعار میدادیم علیه هرگونه استعمار مبارزه کنید. علیه استعمار سرخ و سیاه مبارزه کنید. و آنها از این کلمات ما بسیار آزرده میشدند

و میگفتند اگر شما آزادبخواه و ملی هستید چرا با ما در میافتید؟ چرا بیشتر تشکیلاتتان را در شمال بوجود آورده اید؟ میگفتیم ما در قسمت‌های دیگر هم تشکیلات داریم. اگر تشکیلات ما در شمال فعالیتش در میان مردم مؤثرتر است بعلمت اینست که شما در آنجا مداخله بیشتر دارید و این واکنش مردم آنجا در برابر شما است. به این ترتیب ما این حزب میهن را پایه‌ریزی کردیم و شعباتی برای آن بوجود آوردیم و در پیرامون دکتر ممدق بودیم. بنده یکوقت به مناسبتی از ایشان دعوت کردم که به حزب ما بیایند و سرکشی نکنند و دعوتی هم از مردم کردیم که در میتینگ شرکت کنند. در آن روز جمع کثیری به حیاط حزب ما آمدند که آن حیاط و خیابان مجاور مملو شد از جمعیت. در آنجا سخنرانیهایی بسیار مؤثری در تجلیل و پشتیبانی از ممدق کردیم. در این وقت حزب دیگری هم بنام حزب ایران بوجود آمده بود که افراد مؤثر آن در آنوقت مهندس فریور، مهندس زیرک زاده، مهندس حسینی، مهندس حق شناس، الهیا رمالح، ارسلان خلعتبری و دکتر شمس‌الدین جزایری بودند و افراد زیادی از مهندسين که دوست و معتقد به شخصیت آقای مهندس فریور بودند. در عمل ما میدیدیم که مرام ما و روش مبارزه‌ی ما با حزب ایران یکی است یعنی آنها هم عیناً همان موضع‌گیری‌های ما و همان ایده‌آلهای ما را دارند. حزب میهن در آن زمان در وضع مالی بسیار ناگواری بود.

بنابراین با مذاکراتی که با حزب ایران شد حزب میهن و ایران با هم یک سازمان تشکیل دادند و ما دستور دادیم که تمام شعب ما در ولایات به حزب ایران بپیوندند و جمعی از افراد حزب میهن وارد کمیته و شورای حزب ایران شدند که از آن جمله بنده در کمیته حزب ایران از همان وقت وارد شدم.

س - این چه سالی است آقای دکتر؟

ج - این سالی است که قوام السلطنه میخواست هدیه بآید.

س - سال ۱۹۴۶ باید باشد؟

ج - بلی سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ باید باشد. در همین دوران که آمریکا هم نیروهايش را وارد ایران کرده بود و علاقه‌ی تازه‌ای به وضع ایران نشان میداد. سیاستمدارهای ایران هم

علاقمنند شده بودند که پای آمریکا را در سیاست ایران برای مقابله‌ی با روسها و انگلیس‌ها وارد بکنند. با توسعه نفوذ آمریکا جمعی از نمایندگان شرکتهای نفت آمریکا شی به ایران آمدند و مذاکراتی راجع به واگذاری امتیاز نفت در ناحیه بلوچستان و آن حدود کردند. مذاکرات با آمریکا شی ها پنهانی در جریان بود که حزب توده از آن اطلاع یافت و در برابر آن ایستادگی کرد ما هم با دادن هرگونه امتیاز به خارجیها مخالف بودیم. بخاطر دارم که دکتر رضا را در منش در مجلس سخنرانی کرد و گفت، " ما با دادن هرگونه امتیازی به هر دولت خارجی مخالف هستیم." و در همین زمان بود که مصدق قانسون معروفش را به مجلس پیشنهاد کرد. قانونی که مذاکره و دادن هرگونه امتیازی را به هر دولت و شرکت خارجی تا زمانی که جنگ باقی است و نیروهای خارجی در ایران هستند ممنوع میکرد. او طرح خود را در یک جلسه فوق العاده به مجلس پیشنهاد و آنقدر ایستادگی کرد تا آن قانون در همان جلسه به تصویب رسید. با توسعه‌ی نفوذ آمریکا شیها اختلاف آنها با روسها روز بروز نمایانتر میشد. روسها هم در این موقع ب فکر بدست آوردن امتیازاتی افتادند. مخصوصاً " میخواستند در این نواحی شمال ایران از خراسان تا آذربایجان که در اشغال آنها بود امتیازاتی بدست بیاورند که وسیله برای حفظ نیروها و مداخلاتشان در آن نواحی باشد. این بود که به ناگهان پیشنهادی از طرف دولت شوروی به دولت ایران رسید برای گرفتن امتیاز معادن شمال ایران بخصوص معادن نفت و گاز آن. این پیشنهاد با مخالفت افکار عمومی مردم ایران، مخالفت ما، حزب ایران و مخالفت دکتر مصدق مواجه شد، دولت وقت ایران در برابر آن بشدت ایستادگی کرد. بنده بخاطر دارم روزی که توده‌ای ها برای پشتیبانی از سیاست روسها و نماینده آنها کافتارادزه که به ایران آمده بود تظاهراتی برپا کردند و جمع کشی سری از آنها با پرچم و با شعار وارد خیابان شاه شدند و از خیابان شاه به خیابان اسلامبول رسیدند و رو به خیابان شاه آباد و مجلس میرفتند. در بین خیابان اسلامبول و شاه آباد عده‌ای از پلیس ایران جلوی آنها را گرفت و متوقفشان ساخت. بلافاصله اتوموبیل های زره پوش و سربازان روسی رسیدند و نیروهای ایران را کنار زدند و راه را برای توده‌ای ها باز کردند که آنها بتوانند تظاهراتشان را به پایان برسانند و این یکی از مواقعی بود که

لطمه‌ای شدید به محبوبیت حزب توده وارد آمد و هویت آن شناخته شد. حزب توده تا آن زمان که جنبه‌ی وطن دوستی داشت و وابستگی اش به سیاست خارجی روشن نشده بود کوشش زیادی داشت و بخوبی میتوانست در مقابل حکومت‌های مرتجع، در مقابل احزاب و عناصر مرتجع و وابسته به استعمار غرب مبارزه کند در بسیاری از موارد مبارزه ماهم بسیار دست راستی‌ها، با حکومت‌ها و بانمایندگان مرتجع مجلس در همان خط بود و لسی در اینجا که آنها این پشتیبانی را از سیاست شوروی کردند اختلاف ما با آنها بکلی ظاهر و نمایان شد. از همین زمان بود که روسها بفکر این افتادند که موضع خودشان را در شمال مستحکم کنند و آن قضایای ناگوار آذربایجان و کردستان را پیش آورند. پیشه-وری در آذربایجان به دستگیری روسها قیام کرد و حکومت رسمی آنجا را ساقط کرد و دولتی برای خود تشکیل داد. علاوه بر آن در مهاباد هم قاضی محمد به دیدار رهبر آذربایجان شوروی علی اوف با قراف رفت و آنها هم در کردستان شمالی مشغول فعالیت تجزیه طلبانه دیگری شدند. در آن موقع یکی از افراد وابسته به جمعیت ما در مهاباد رئیس فرهنگ بود و زمانی که قاضی محمد شروع به کار کرد آنجا را تخلیه نمود به تهران آمد و گزارش جریان را بمن داد و شخص دکتر محمد مکرری بود. دکتر محمد مکرری که جزو همکاران ما بود علنا " بمن گفت، " اینها حقیقتا " تجزیه طلب هستند، واقعا " زیر فرمان روسها هستند و هر تظاهری که میکنند بکلی بی اساس و بی پایه است. ماهم در برابر این جریانهای آذربایجان و مهاباد شعاری که میدادیم این بود که بایست آزادی و دموکراسی برای تمام ایران باشد. نظامی برای ایالات و ولایات نخواهیم که در تمام ایران حکمفرما باشد و در تمام مناطق ایران اجرا بشود. ما با سازمانهای نظیر انجمنهای ایالتی و ولایتی و حتی تعدیل قوانین آن بطوریکه اختیارات سازمانهای محلی بیشتر باشد موافق بودیم ولی بشرط اینکه برای تمام ایران و همه استانهای ایران باشد و بانمایندگان آنها هم در نشست‌هایی که گاهی اتفاق می افتاد میگفتیم شما چرا اقدامی نمیکنید که برای تمام ایران باشد؟ چرا برای یک نقطه معین از ایران میخواهید که سایر مردم آزاد نخواهند ایران و سایر مردم فداستعماری

ایران نسبت به شما سوء ظن داشته باشند شما را عامل یک سیاست و دولت خارجی دیگری معرفی نکنند. ولی این حرفها بگوش آنها نمیرفت زیرا که آزادی و استقلال عمل واقعی نداشتند. در این مواقع بود که جنگ بین الملل هم پایان مییافت و برطبق قرار - دادها بنا بود که قشون های خارجی از ایران بیرون بروند. انگلیس و آمریکا اعلام کردند که قشون هایشان را خارج میکنند و به دولت متحدشان هم ابلاغ کردند که آنها هم خارج بکنند ولی دولت شوروی استنکاف نمود. اول به بهانه اینکه جنگ با ژاپن ادامه دارد و بعد هم به بهانه های دیگری حاضر نشد که ایران را تخلیه کند و میهن ما در یک محظور بین المللی بزرگ افتاد. در این موقع بود که سیاست های بین المللی بکمک ایران آمدند و قوام السلطنه هم بر سر کار آمد.

قوام السلطنه یکی از رجال قدیمی و استخواندار مملکت بود. خیلی ها در باره ی او هم بدگفته اند و ما هم در دوره مصدق با او در افتادیم او یک مرد ملی و آزادیخواه نبود. اشراف زاده و از اشراف قدیم بود و با سیستم اشرافی حکومت میکرد. با ایده آل ما و با افکاری که ما برای اداره مملکت داشتیم به هیچوجه انطباق نداشت ولی در این موقع که مجدداً " به مقام نخست وزیری رسید در واقع مصدر خدمت نمایی برای مملکت شد و آن کوشش موفق او برای بیرون کردن روسها از ایران بود. در این موقع که قوام السلطنه نخست وزیر شد و مظفر فیروز هم معاون او بود با ما ارتباط زیاد داشتند. مظفر فیروز مخصوصاً " خیلی کوشش داشت که مراد در دستگاه خودش ان وارد بکند و اولین قانون کاری که آنها نوشتند، در یک کمیسیونی بود که من اداره اش میکردم و در دفتر نخست وزیری یعنی در دفتر مظفر فیروز بود و مظفر فیروز مرا بعنوان دبیر کل سندیکا های کاری معرفی میکرد و شاید هم نظرش بر این بود که به من یک سمت مهم دولتی واگذار کنند. ولی من بهر کیفیت بود، چون اعتماد زیادی نداشتم، شانه خالی میکردم و از همکاری با آنها کنار میگریفتم که یکروز مظفر فیروز در اتاق دفترش به من گفت، " آقای دکتر سنجایی چرا طفره ای میزنید؟ چرا ملاحظه نمیکنید؟ امروزه دوره ای است که پدر گذشته ها، برادر گذشته ها با پدبه همدیگر دست بدهند و انتقام خودشان را بگیرند. " من آنجا

احساس کردم که تمام کوشش او علیه شاه است و خلاصه در عین اینکه روابط همکاری با آنها داشتیم اما به ترتیبی نبود و به قبول یک مسئولیتی بروم. یکروزی قوام السلطنه مهندس فریور و مرا احضار کرد و آن زمانی بود که جعفر پیشه‌وری آمده بود تهران و او را در باغ جوادیه که یک عمارت و پارک خیلی مجلل و مفصل در بیرون شهر تهران است جا داده بودند و پلیس هم جلوی باغ گذاشته بودند و به کسی اجازه ورود به آنجا و ملاقات با او را نمیدادند مگر اینکه جواز مخصوص داشته باشد. جعفر پیشه‌وری با عموی کوچک من سالار ظفر سنجایی از پیش آشنائی داشت و سالار ظفر کسی بود که من روز قبل هم اشاره کردم که در جریان فعالیتهائی علیه شاه بود و بعد هم متواری شد و فرار کرد و بس— شوروی رفت. جعفر پیشه‌وری ارتباط دوستی با او داشت و به این مناسبت اسم سنجایی برای او یک مفهوم و معنای خاصی داشت. قوام السلطنه به ما گفت، "چرا شما با اینها نزدیکی نمیکنید؟ شما با توده‌ای ها و با پیشه‌وری گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید." در همین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود. این ائتلاف در واقع زمینه‌ای برای پیشرفت همان نظریه‌ی سیاست دولت وقت قوام السلطنه و برای کاری بود که نتیجه‌ی آنش تخلیه قوای روس از ایران باشد.

س- بنا بر این آقای مهندس فریور با پیشنهاد آقای قوام السلطنه موافقت کردند که این کار عملی بشود.

ج- حالا اجازه بدهید. بعد ما پیش پیشه‌وری هم رفتیم و با او صحبت کردیم. بنسبده مخصوصاً "یادم هست به ایشان گفتم،" آقا شما چرا کاری نمی‌کنید که همه ملت ایران مثل آذربایجان از شما استقبال کنند و همه شما را رهبر خودشان بدانند. شما این آزادی و اصلاحات دموکراسی که میخواهید چرا فقط برای آذربایجان میخواهید؟ برای همه‌ی ایران بخواهید که مردم از این توهم درباره‌ی شما خلاص بشوند و شما در داخل مملکت نیرو بگیرید." قوام السلطنه مخصوصاً "به ما تأکید کرد که درباره‌ی ارتش آذربایجان با پیشه‌وری صحبت کنیم چون اختلافشان بیشتر بر سر این بود که قوام السلطنه میگفت با پیدارتش آذربایجان ضمیمه‌ی ارتش ایران بشود و حکومت محلی آذربایجان ارتشی نداشته باشد ولی پیشه‌وری با این نظر مخالفت میکرد. در آنجا بنده با زبانی ایشان

درافتادم و گفتم این نظرنخست وزیریک نظردرستی است واگر شما روی این امرسما جست کنید سو ظن مردم به شما زیادترخواهدشد.

س - پاسخ پیشه‌وری به این سئوالات ومطالب شما چه بود آقای دکترسنجایی ؟

ج - کاملاً مخالف بود.

س - چه استدلالی برای آن میکرد؟

ج - میگفت اول بایدیک نقطه آزادبشود، آبادبشود تااثرآن به تمام ایران سرايت

کندودیگران هم ازآن تقلید کنند.

دراين ایام بین حزبدموکراتی کهقوام السلطنه تشکیل داده بود ومظرفیروزکارگردان

اصلی آن بودوائتلافی کهبین حزب ایران وحزب توده صورت گرفته بودوحزب ایسران از

یکطرف وحزب توده ازطرف دیگرجلسات متعددی درشبهاتشکیل میشد کهمی نشستند

محبت وتعارفاتی ردوبدل میکردند.